

السادسة و الثمانون: غررٌ في كيفية حصول التَّكثُّر على

طريقة الإشرافيين

درس دويست و دهم:

سلسلة نزوليه بنا بر مكتب اشراقيين

أعوذ بالله من الشَّيْطان الرَّجيم

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحيم

إِذَا لَدَى الشَّرْقِ بَلَا وَثَاقٍ *** أَسَّسَ أَسَا شَيْخُنَا الْإِشْرَاقِي
فِي بَابِ مَصْدَرِيَّةِ التَّكْثُرِ *** طَوَّلاً وَ عَرْضاً أَصْغَهُ تَسْتَبْصِرُ
مِنْ نَسَبِ الْقَوَاهِرِ الطَّوْلِيَّةِ *** قَدْ وَجَدْتُ قَوَاهِرُ عَرْضِيَّةُ
لَا يَأْخُذُ الْأَفْلَاقُ تَرْتِيْباً إِذَا *** قَدْ كَانَ فِي التَّرْتِيْبِ عَقْلٌ أَخْذَا
بَلْ نُورٌ أَقْرَبُ بِنُورِ النُّورِ *** مَفِيضٌ نُورٌ عَدَدٍ مُحْصُورٍ
و نُورُ الْأَنْوَارِ لَهَا مَشَاهِدُ *** شُرُوقُهُ الْعَقْلِي عَلَيْهَا وَارِدُ
كَذَا شِعَاعُ قَاهِرٍ لَقَدْ عَلَا *** يَقْبَلُ قَاهِرٌ يَكُونُ سَافِلاً
بِالْوَاسِطِ مِنْهُ تَعَالَى أَيْضاً *** فَيَقْبَلُ الثَّانِي مِنْهُ فَيْضاً
مَرْتَبَةً مِنْهُ بَغِيرِ وَاسِطَةٍ *** وَ مَرَّةً أَقْرَبُ نُورٍ رَابِطَةٍ
الثَّالِثُ أَرْبَعُ ثَنَّتَا الصَّاحِبِ *** وَ نُورُ الْأَنْوَارِ وَ نُورٌ أَقْرَبُ
لِرَّابِعِ الْقَوَاهِرِ ثَمَانِي *** أَرْبَعُ ثَالِثٍ وَ ثَنَّتَا الثَّانِي
وَ مَرَّتَا الْأَقْرَبِ أُولَى رَابِطَةٍ *** وَ نُورُ الْأَنْوَارِ بَغِيرِ وَاسِطَةٍ
وَ هَكَذَا سَوَانِجُ الْأَنْوَارِ *** تَضَاعَفَتْ لِمَبْلَغٍ مَكْثَارٍ
عَلَيْهِ قِسْ بَوْسِطٍ وَ غَيْرِهِ *** شَهُودَ كُلِّ وَ شُرُوقَ نُورِهِ
إِذَا لَا حِجَابَ فِي الْمَفَارِقَاتِ *** وَ إِنَّمَا اخْتَصَّ الْمَقَارِنَاتِ
فَكَانَ فِي كُلِّ جَمِيعِ الصُّوَرِ *** كُلٌّ مِنْ الْكُلِّ كَمَجْلَى الْأَخْرَا

این درس مطلبی ندارد، فقط سلسله نزولیه را بنا

بر مکتب اشراقیین در آنجا صحبت می کند چون در

مکتب مشائین همان طور که عرض شد عقل اوّل

افاضه به عقل دوم می کند متتها چون عقل دو جنبه

دارد؛ یک جنبه علوی دارد و یک جنبه آنانیت و جنبه

سفلی دارد، به لحاظ جنبه علوی عقل دوم را اشراق

می کند و به لحاظ جنبه سفلی که جنبه ماهوی اش

باشد فلکی را از افلاک به وجود می آورد بعد دوباره

همان عقل دوم که به وجود آمد باز دو جنبه دارد؛

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۲.

به واسطه جنبه علوی اش عقل را اشراق می کند و
به واسطه جنبه سفلی فلک را [اشراق می کند] تا
می آید به عقل عاشر می رسد که عقل توقف می کند
و آن ماده به واسطه جرم فلکی ایجاد می شود و خود
آن فلک هم جسم را به وجود می آورد و آن جسم هم
همین عناصر را تشکیل می دهند.

این مکتب مشاء بود. البته به این مکتب اشکال
شده به اینکه شما در اینجا دو جنبه فرض کردید؛
یک جنبه نورانی و یک جنبه ظلمانی و عقل را در
مرتبه آخر نگه داشتید یعنی آن عقل برای اشراق به
ماده خودش تسری نکرد بلکه فلک در اینجا آمده و
آن ماده را ایجاد کرده است همان طور که ایشان
بحثش را هم بعداً ذکر می کنند. در هر صورت در
اینجا عرض کنیم که به واسطه ضعف هایی که در این
قول هست و بعضی از آنها هم عرض شد این
اشراقیین مطلب را طور دیگری تقریر کرده اند؛ اینها
می گویند که اصلاً به طور کلی به واسطه اشراق
نور الأنوار عقل قاهری به وجود می آید و آن عقل قاهر
دو جنبه دارد؛ باز خودش اشراق می کند و یک عقل

ثانی به وجود می آید، آن وقت این عقل ثانی در مقام اشراق و در مقام مشاهده است. پس دو مقام است؛ در مقام اشراق از همان نورالأنوار به او اشراق و افاضه می شود - ایشان می خواهند برای سلسله طولیه و سلسله عرضیه تمثیل کنند - و به واسطه افاضه، یک عقلی به وجود می آید و بعد از این نظر که خود این عقل اوّل هم خودش به واسطه افاضه می کند یک عقل دیگر به وجود می آید پس در اینجا دو عقل درست می شود. دوباره این دو عقلی که یکی به واسطه عقل اوّل که در این عقل دوم اشراق می کند و عقل سوم را به وجود می آورد و یکی هم به واسطه خود عقل دوم - این عقل دوم خودش دوتا بود در عرض هم، - که این هم اشراق می کند و عقل سوم را به وجود می آورد، پس در مرتبه سوم دوتا در اینجا هست.

یعنی آن دوتایی که خودش بود یعنی خودش وجود داشت، آن دوتا در مرتبه بعدی می آید یعنی مرتبه بعدی را دوتا می زاید بعد دوباره یک اشراقی از نورالأنوار است که اوّلی بلاواسطه است یعنی بلاواسطه از نورالأنوار باز به این عقل مرتبه سوم

اشراق می شود که سه تا می شود، بعد از خود عقل اوّل هم یک اشراق دیگر به او خواهد شد یعنی با واسطه یک اشراق دیگر به او می شود، این در مرتبه سوم می شود چهارتا پس در مرتبه سوم چهارتا عقل به وجود می آید، بعد شما حساب کنید مرتبه چهارم هشت تا می شود، همین چهارتایی که در مرتبه سوم هست چهارتای دیگر هم می زایند می شود هشت تا، بعد از آن طرف دوباره یکی از نورالأنوار بلاواسطه است یکی از دوم بلاواسطه است یکی از سوم بلاواسطه است و یکی از خود همین مرتبه سوم که در مرتبه چهارم می رود هشت تا می شود، و هَلُمَّ جَرّاً؛ یعنی همین طور هر مرتبه ای ضرب در دو می شود و همان مرتبه بالا نزول به مرتبه پایین می کند و آن را درست می کند بعد این سلسله طولیه هرکدام یکی یکی در این به وجود می آورد، این به اضافه آن شانزده تا می شود تا بیاید به حدّی برسد که دیگر از آنجا مادونی وجود نداشته باشد یعنی اشراقیون همان سلسله عقول را پایین می آورند و تنازل می دهند، [در واقع] بدون اینکه فلکی درست کنند همان را از همان

بالا می آورند و به ماده می کشانند نه اینکه یک عقلی درست بشود یک فلک کنارش، دوباره یک عقلی درست بشود یک فلک کنارش؛ آن فلک، فلک درست کند، این عقل، هم عقل درست کند هرکدام [جداگانه]، این طور نیست بلکه همان عقول در هر مرتبه پایین می آید بدون اینکه بخواهد فلکی درست کند تا به آن ماده و جسم و امثال ذلک می رسد.

این مسلک اشراقیون است که در اینجا به جایی می رسد که این قدر عالم عقول تکثر پیدا می کنند که اصلاً احاطه بر آنها **مِمَّا لَا يُمْكِن** است و هرکدام از اینها برای خودشان یک قوایی را به وجود می آورند. این راجع به خود مسلک است و اما تعبیرات مختلفی در دین و شرع و امثال ذلک هست. اینها تعبیرات جدا دارد که آن بحثش در جای دیگر هست و خواهد آمد. ما دیدیم خیلی مسئله ندارد اصلاً شرح و چیزی راجع به این ندیدیم.

غَرُرٌ فِي كَيْفِيَةِ حَصُولِ التَّكْثُرِ عَلَى طَرِيقَةِ الْإِشْرَاقِيِّينَ.

إِذَا أَيُّ طَرِيقِ الْمَشَائِي لَدَى الشَّرْقِ أَيُّ حُكَمَاءَ لَهُمْ اسْتِيْهَالُ إِشْرَاقِ النُّورِ عَلَى قُلُوبِهِمْ بِلاَ وَثَاقٍ كَمَا سَيَتَّضِحُ وَجْهَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

أُسَسَّ أَسْأَ آخر شَيْخَنَا الْإِشْرَاقِي شَهَابُ الدِّينِ السَّهْرُورْدِي - قُدَّسَ سِرُّهُ - فِي حِكْمَةِ الْإِشْرَاقِ فِي بَابِ مَصْدَرِيَّةِ الْوَاحِدِ لِحَصُولِ التَّكْثُرِ طَوْلًا وَ عَرْضًا أَيُّ فِي الْعُقُولِ

از آنجایی که طریقهٔ مشائی؛ حکمایی که برای اینها اشراق نور بر قلوب آنها فراگیر است و اشراق نور بر قلوب آنها سیطره گرفته است و تمام وجود آنها را فرا گرفته است از آنجایی که طریقهٔ مشائی خیلی صحیح نیست حکمای اشراقیین یک اُس دیگری را تأسیس کرده‌اند؛ شیخ اشراقی شهاب‌الدین سهروردی در حکمت اشراق در باب اینکه چگونه واحد برای حصول تکثرات مصدر می‌شود، از نظر طولی و از نظر عرضی، یعنی در هر مرتبه‌ای در عقول که مترتبه و متکافئه است و همین‌طور اجسام این عقول که چطور اینها جسم و برزخ پیدا می‌کنند. گوش فرادار تا بفهمی و بینا گردی.

و هُوَ أَنَّهُ مِنْ نِسْبِ الْأَنْوَارِ الْقَوَاهِرِ الطَّوَلِيَةِ أَيِ إِشْرَاقَاتِ الْعُقُولِ الْمُتَرْتِبَةِ وَ مَشَاهِدَاتِهَا قَدْ وَجِدَتْ أَنْوَارُ قَوَاهِرِ أَيِ عُقُولٍ عَرْضِيَّةٌ مُتَكَافِئَةٌ فَعِنْدَ الْإِشْرَاقِي لَا يَأْخُذُ الْأَفْلَاقُ تَرْتِيباً - مَفْعُولٌ بِهِ لِإِخْذِ إِذَا لَمْ يَكُنْ بِمَعْنَى الشَّرُوعِ وَ إِلَّا فَهُوَ مَفْعُولٌ فِيهِ كَمَقَابِلِهِ - إِذَا قَدْ كَانَ فِي التَّرْتِيبِ عَقْلٌ أَيِ عَالَمِ الْعَقْلِ أَخْذَا.^۲

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۳.

^۲ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۳.

«این از نسبت‌های انوار قواهر طولیه است یعنی اشراقیات عقولی که مترتب است و همین‌طور مشاهداتش انوار قواهری پیدا می‌شود»؛ وقتی که آن نور در مرتبه علّیت اشراق کند نور دیگری از او می‌زاید یعنی یک عقول عرضیه‌ای به وجود می‌آید که «اینها هم سطح هستند. نزد جناب اشراقی، افلاک ترتیبی را نمی‌گیرند» که از بالا به پایین؛ فلک اول، فلک دوم، فلک سوم، - «این «ترتیباً» مفعول^۸ به است اگر اخذ را به معنای شروع نگیریم، این به معنای گرفتن می‌شود والا مفعول^۹ فیه است مانند مقابلش که می‌گوید: **«فی الترتیب»** این مفعول^{۱۰} فیه است - از آنجایی عقل شروع در ترتیب می‌کند یعنی همان‌طوری که عالم عقل ترتیب دارد» این طور نیست که افلاکی اصلاً نیستند که ترتیب داشته باشند، عالم عقل است و بعد هم آخرش یک فلک هست و از آن هم اجسام به وجود می‌آیند.

كَمَا كَانَ فِي طَرِيقَةِ الْمَشَائِي الْأَفْلَاكُ آخِذَةً فِي التَّرْتِيبِ وَالصُّدُورِ عِنْدَ مَا كَانَتْ الْعُقُولُ آخِذَةً فِيهِمَا يَعْنِي يُفِيضُ مِنَ الْوَاجِبِ تَعَالَى عَقْلٌ وَ مِنْ ذَلِكَ الْعَقْلُ عَقْلٌ آخَرٌ إِلَى مَبْلَغٍ مَحْدُودٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَصِلَ النُّوبَةُ إِلَى الْأَجْسَامِ بَلْ نَوْراً قَاهِراً أَقْرَبُ لِلنُّورِ تَعَالَى وَ هُوَ الْعَقْلُ الْأَوَّلُ مَفِيضٌ نَوْراً ثَانٍ وَ ثَالِثٌ وَ

هكذا إلى أن يحصل عدد محصور من القواهر و
العقول فيقف سلسلة العقول المترتبة كما يحصل
من الشمس في الشاهد نور في مقابلها و من ذلك
النور نور آخر في مقابل ذلك المقابل إلى أن يصل
إلى ما يحصل منه نور في المقابل لضعفه الحاصل
من الاصطكاكات و التنازلات.^١

همان طور که در طریق مشائین افلاک شروع در
ترتیب و صدور می کنند همان طوری که عقل شروع
در ترتیب می کند، آنها هم در ترتیب و صدور به
همین کیفیت هستند یعنی از واجب تعالی عقلی
افاضه می شود و از این عقل، عقل دیگری تا یک مبلغ
محدودی می رسد - نزد مشائین - بدون اینکه نوبت
به اجسام برسد، بلکه در اینجا به اجسام می رسد
یعنی این سلسله نزولیه به جسم منتهی می شود بلکه
در اینجا نور قاهری است که نزدیک ترین به نور
الأنوار است یعنی عقل اول است و نور دوم و سوم
را افاضه می کند تا اینکه عدد محصور از قواهر
حاصل بشود، تا اینکه یک عدد محصور هست و
سلسله برای عقول مترتبه دیگر می ایستد، هم چنان که

^١ . منظومه، ج ٣، ص ٨٨٣ و ٨٨٤.

از شمس نوری در مقابلش در آن محلی که محل
شهود شمس است حاصل می‌شود و از این نور یک
نور دیگری پیدا می‌شود تا اینکه حاصل نمی‌شود از
آن نوری در مقابل به خاطر ضعفی که از اصطکاکات
حاصل می‌شود و از تنزلات پیدا می‌شود.

این برای سلسله طولیه بود که در اینجا ایشان بیان
کردند.

حالا شروع کردند در سلسله عرضیه؛ در سلسله
عرضیه هم ما می‌بینیم عقول متفاوت هستند
ملائکه‌ای که در یک صف هستند آن عقولی که در
یک صف هستند نور شدت وجودی آنها در یک
صف است، اینها از کجا پیدا شده‌اند؟

و نورُ الأنوار تعالی شأنه شروعُ فی بیانِ کثرةِ
الجهاتِ الحقیقیةِ الوافیةِ لِصدورِ العقولِ فی الطبقةِ
المتکافئةِ الَّتِی کُلُّ منها منشأ لِوجودِ نوعٍ طبعی فی
هذا العالمِ الطبعی بِأنَّه تعالی لها أی لکلِّ منَ
العقولِ المُترتبةِ مُشاهدٌ - بصیغةِ المفعول - فَيَحْصُلُ
منَ شهودِ کُلِّ منها لِنورِ الأنوارِ و غیره بِوسطٍ و
غیره عقل فی الطبقةِ المتکافئةِ کَمَا فی کُلِّ إشراقٍ
بِوسطٍ و غیره کَمَا نَذْکُرُهُ بِالتَّفصیلِ علی ما قُلْنَا.^۱

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۴.

«و نورالانوار که شأنش متعالی است در بیان کثرت جهات حقیقه، حالا جهات حقیقه که وافی است، برای صدور عقول در طبقه متکافئه» ایشان از اینجا شروع می کنند [به بیان] آن جهات حقیقه‌ای که آنها موجب صدور عقول در یک سطح و در یک جهت می شوند که چگونه اینها به وجود می آیند! «هرکدام از اینها برای یک نوع در این عالم منشأ هستند و این را به وجود می آورند»، هر عقلی موجب برای یک نوع در این عالم است؛ عقل حیوان موجب حیوان است عقول متفاوت موجب حیوانات متفاوت هستند، انسان همین طور، جن همین طور، آن صور مکدره همین طور، منوره همین طور. تمام آنچه را که در این عالم به وجود می آیند به واسطه یک عقلی است که آن عقل نوعش را اوّل به وجود می آورد، شبیه همان مثل افلاطونیه البته شبیه او است، که تمام اینها در یک سطح هستند و این یک سطح می آید نوع را در عالم طبیعی به وجود می آورد. البته این دیگر آخرین نوع از عقل در مرتبه مادون است. ایشان این طور می فرمایند که «خداوند برای هرکدام از این

عقول مترتبه یک مشاهده‌ی دارد یعنی او را مشاهده می‌کند حاصل می‌شود از شهود هرکدام از این عقول با نور انوار و غیر نور انوار، به توسط و یا به غیر توسط یعنی یا خودش نورالانوار را می‌بیند یا به توسط بالایی می‌بیند»، به واسطه هرکدام از این مشاهده یک نوری یک عقلی پیدا می‌شود در همان مرتبه‌ای که در آن مرتبه هست، همان‌طوری که در اشراق به باب توسط یا به غیر توسط یک نور در مرتبه پایین پیدا می‌شود، چون افاضه می‌شود. «همان‌طوری که ذکر کردیم.»

شروقه سبحانه العقلی ای لیس بالحسی
 العَرَضی علیها وارد کذا شعاع کل نور قاهر بعد
 نور الأنوار تعالی لقد علا یقبل قاهر یكون سافلاً
 ثم کل نور قاهر غیر النور الأقرب إلى نور
 الأنوار یقبل الإشراق بالواسط منه تعالی أيضاً أي
 كما یقبل بلا واسطه كما مر أن شروقه إلى آخره.^۱

«حالا اشراق عقلی پروردگار حسی عَرَضی یا عَرَضی نیست، این اشراق پروردگار بر این عقول وارد است همان‌طوری که شعاع هر نور قاهری بعد از نور انوار تعالی بالا می‌رود» یعنی یک جهت

۱. منظومه، ج ۳، ص ۸۸۴.

مشاهده‌ای به بالا دارد، یک جهت نزول به پایین دارد؛ در هر کدام از این دو جهت، یک عقلی درست می‌شود. از جهت اشراق نورالانوار به این، عقل اوّل به این، عقل دوم به این، یک عقل درست می‌شود، از نظر مشاهده این به بالا یعنی وقتی که خودش را به بالا می‌رساند، آنچه را که در مرتبه بالا است را اخذ می‌کند و تمام آنها را می‌گیرد. پس عقل دوم من باب مثال خودش دوتا است - متکافئه است - آن سوم در مقام مشاهده آن دوتا را می‌گیرد دوتا هم بلاواسطه از نورالانوار از عقل اوّل بر او اشراق می‌شود بنابراین در مرحله سوم سه تا می‌شود. در مرتبه چهارم این ماهیات ممکنه - ماهیات این عقول - به واسطه مشاهده مرتبه سوم آن چهارتایی که در مرتبه سوم هست را می‌گیرد، چهارتای دیگر هم به واسطه اشراق این سلسله بر او بلاواسطه، واسطه اول، واسطه دوم، واسطه سوم، این چهارتا را هم می‌گیرد و هشت تا می‌شود هَلُمَّ جَرّاً.

«قاهر قبول می‌کند، - آن نور قاهر، نور سافل

است - هر نور قاهری که غیر از نور اقرب به

نور الانوار است یک اشراقی را قبول می کند به واسطه
از او تعالی» یعنی از خداوند هم بلا واسطه در اینجا
افاضه اشراق دارد. البته این مطالبی که ایشان در اینجا
دارند خالی از تأمل نیست؛ هم مکتب مشائین و هم
اشراقیین، که البته این بحثش خواهد آمد.

تلمید: بنابراین قاهر تقسیم می شود برای مقابله
دیگر؟!

استاد: بله، بله، مسئله همین طور است. بله البته
غیر از او هم به اصطلاح چیز است یعنی سلسله علّیت
اصلاً اقتضا می کند غیر از این باشد، منتها ایشان،
این طور فرمودند.

و إِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَيَقْبَلُ الْقَاهِرُ الثَّانِي مِنْهُ أَيِّ مِنْ
نُورِ الْأَنْوَارِ فَيُضَاءُ أَيُّ فَيُضَى الْإِشْرَاقُ مَرَّتَيْنِ مَرْتَبَةً
مِنْهُ تَعَالَى بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ وَ مَرَّةً أُخْرَى أَقْرَبَ نُورِ
رَابِطَةٍ فِي الْبَيْنِ لِيَقْبَلَ إِشْرَاقَهُ تَعَالَى ثُمَّ لِثَالِثٍ أَيِّ
لِقَاهِرٍ ثَالِثٍ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ مِنْ إِشْرَاقِهِ تَعَالَى اثْنَتَانِ
مِنْهَا ثِنْتَا الصَّاحِبِ أَيِّ الْمَرَّتَيْنِ مِنَ الْإِشْرَاقِ اللَّتَانِ
قَبْلَهُمَا الثَّانِي مِنَ الْحَقِّ تَعَالَى مَرَّةً بِلَا وَاسِطَةٍ وَ
مَرَّةً بِوَاسِطَةِ النُّورِ الْأَقْرَبِ.^۱

به توسط خداوند متعال همان طوری که بلا واسطه

۱. منظومه، ج ۳، ص ۸۸۵.

قبول می‌کند که در بالا گفتیم همان‌طوری که بلاواسطه است به واسطه هم هست. اگر این گونه باشد قاهرِ دوم از نور انوار قبول فیض اشراق را دو مرتبه می‌کند؛ یک مرتبه از خداوند بدون واسطه، یک مرتبه از اقرب نوری که رابطه است بین او و خداوند که اقربِ حُجُب است تا اینکه اشراق خداوند متعال را به واسطه قبول کند. حالا برای قاهر ثالث، چهار مرتبه متکافئه از اشراق خداوند تعالی وجود دارد؛ دوتای از اینها از اشراق که قبل از اینها هستند یعنی برای صاحب خودش که بالا هست دوتا از آنها می‌گیرد. یک مرتبه بلاواسطه از حق تعالی می‌گیرد و یک مرتبه به واسطه نور اقرب از او می‌گیرد.

بنابراین دوتا که از بالا گرفت، یکی از خدا و یکی هم از نور اقرب گرفت و چهارتا شد.

فَتَنَعَكِسَانِ مِنَ الثَّانِي عَلَى الثَّالِثِ وَ اثْنَتَانِ
 أَخْرِيَانِ إِشْرَاقِ نَوْرِ الْأَنْوَارِ عَلَى هَذَا الْقَاهِرِ الثَّالِثِ
 بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ وَ إِشْرَاقٍ مِنَ الْحَقِّ قَبْلَهُ نَوْرَ أَقْرَبِ بِلَا
 وَاسِطَةٍ يَنْعَكِسُ مِنْهُ عَلَى الثَّالِثِ.^۱

«عکس می‌شوند از دومی بر سومی، دوتای

^۱. منظومه، ج ۳، ص ۸۸۵.

دیگری اشراق نور انوار است بر این قاهر ثالث بدون واسطه، که نور انوار بدون واسطه بر اینها اشراق کرده است» یعنی همان اشراقی که بر اوّل و دوم کرده است، همان اشراق را بر این هم می کند. «و اشراقی از حق است که قبل او نور اقرب است، این نور اقرب بلاواسطه بر این سومی منعکس می شود» پس برای مرتبه چهارم از قواهر هشت مرتبه است؛ فرض کنید که شما در یک مرتبه هشت تا آینه بگذارید یا پشت سرش شانزده تا بگذارید، این هشت تا یکی دوتا اضافه می کنند. می گویند: چیزی که شما جلوی آینه بگذارید دوتا می شود! می گویند: پولت را جلوی آینه بگذار دوتا می شود، دوتا آینه بگذاریم جلوی همدیگر إلی ماشاءالله آدم سرمایه دار می شود و باید در حکومت اسلامی اعدامش کنیم!

تلمیذ: ما طلبه ها الآن باید این کار را بکنیم باید

پول های مان را جلوی آینه بگذاریم!

استاد: باید آینه بخریم! منظور این است که آدم

پول داشته باشد، چه فرقی می کند، چه پول تو آینه

داشته باشی یا پول در جیب داشته باشی، هر دو یکی

است! بله اینها همه دل خوشی است!

تلمیذ: فرقی این است که به اولی زن می دهند

به دومی نمی دهند؟

استاد: کاری ندارد آقا! دوتا آینه بگذارید یکی

این طرف، یکی آن طرف، خانمتان را هم وسط

بگذارید! همه شان را بروید بگیرید! بالآخره می شود

اینجا مراتب تکاثر پیدا بشود، خلاصه باید طوری

درستش کرد!

ثُمَّ لِرَابِعِ الْقَوَاهِرِ ثَمَانِي مَرَّاتٍ أَرْبَعٌ ثَالِثٌ -
بِإِضَافَةِ اللَّامِيَةِ - وَ ثِنْتَا الثَّانِي فَتَنَعَكِسُ تِلْكَ
الْأَنْوَارُ السِّتَةُ السَّانِحَةُ مِنْ نُورِ الْأَنْوَارِ عَلَى الْقَاهِرِ
الرَّابِعِ وَ أَمَّا الْمَرَّةُ السَّابِعَةُ وَ الثَّامِنَةُ فَهُمَا مَرَّتَا
نُورَيْنِ أَحَدُهُمَا النُّورُ الْقَاهِرُ الْأَقْرَبُ الَّذِي هُوَ أَوْلَى
رَابِطَةً وَ ثَانِيَهُمَا نُورُ الْأَنْوَارِ الَّذِي مَرَّ أَنْ لَهُ إِشْرَاقًا
عَلَى كُلِّ الْقَوَاهِرِ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ. وَ هَكَذَا سَوَانِحُ
الْأَنْوَارِ.^۱

برای قواهر چهارم هشت مرتبه است؛ چهارتایی

که برای مرتبه سوم است و دوتایی که برای مرتبه

دوم است، شش تا و عکس می شود این انوار سته ای

که سانحه است. انوار شش تایی که از نور انوار

هستند بر قاهر چهارم عکس پیدا می کنند. و اما مرتبه

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۵.

هفتم و هشتم دو مرتبه نوری دارد یکی که نور قاهر است، نور قاهر اقرب است که رابطه اولی است و دوم نور انواری است که خودش جداگانه بر هر کدام از اینها اشراق می کند، این می شود هشت تا به غیر واسطتین، همین طور إلى ماشاءالله شما تا پایین می آید.

قال الشيخ الإشراق في حكمة الإشراق فالنور
الحاصل في النور المجرد من نور الأنوار هو
الذي نُخَصِّصُهُ بِاسْمِ النورِ السانِح.^۱

شیخ اشراق در حکمت اشراق گفت: آن نوری که حاصل می شود از نوری که مجرد است، آن نور حاصلی که در نور مجرد است و از نورالانوار پیدا شد، نوری است که ما اسمش را نور سانح می گذاریم.

یعنی آن نوری که از نور انوار می آید و مجرد است و خلاصه دست به ترکیبش نمی خورد و واسطه ای در کار نیست، اسم آن را در هر کدام از این مرتبه ها سانح می گذاریم یعنی به اصطلاح خالص و بدون واسطه.

۱. همان.

و قال العلامةُ في شرحِها لِكِنَّه لا يَفِي بِهَذَا الاصطلاح لِأَنَّهُ قَدْ يَسْتَعْمَلُهُ فِي إِشْرَاقَاتِ الأنوارِ المجرّدةِ بعضُها على بعضٍ تضاَعَفَتْ لِمَبْلَغِ مكثّارِ يعجزُ القُوَى البشريّةُ عَنِ الإحاطَةِ و ذَلِكَ لِأَنَّ القاهرَ الخامسَ يَقْبَلُ مِنَ النورِ السّانِحِ ستّةَ عشرةَ مَرَّةً ثمانَ مَرَّاتٍ تَتَعَكِّسُ عَلَيْهِ مِنَ الرَّابِعِ و أَرْبَعٌ مِنَ الثَّالِثِ و مَرَّتَانِ مِنَ الثَّانِي و مَرَّةً مِنَ النورِ الأقربِ و مَرَّةً مِنَ نورِ الأنوارِ بغيرِ واسطَةٍ و هكذا.^۱

علامه در شرحشان فرمودند: این خالصی که از خداوند متعال بدون واسطه بر آن مرتبه افاضه شده است فقط به آن وفا نمی کند بلکه به اشراقاتِ هر کدام بر بعضی دیگر هم گاهی اوقات ایشان سوانح اطلاق می کند. این بالا می رود تا مبلغ خیلی بالا می رود که قوای بشری از احاطه به این مبلغ عاجز است چون قاهر پنجم شانزده مرتبه از آن نوری که برایش ساطع شده است را قبول می کند؛ هشت تا که از رابع منعکس می شود و چهار تا از سوم می شود دوازده تا، دو تا هم از دومی می شود چهارده تا یکی هم از نور اقرب که آن عقل اوّل است می شود پانزده تا و یکی

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۶.

هم بلا واسطه که اسمش را شیخ اشراق سانح می‌گذارد می‌شود شانزده تا.

ثُمَّ عَلَيْهِ أَيْ عَلَى تَضَاعَفِ الْأَنْوَارِ السَّانِحَةِ مِنْ نَوْرِ الْأَنْوَارِ وَ مَشَاهِدَاتِهَا لَهُ تَعَالَى قِسْ بِوَسِطٍ وَ غَيْرِهِ - مُتَعَلِّقٌ بِقَوْلِنَا شَهُودُ كُلِّ وَ شُرُوقُ نَوْرِهِ أَيْ مَشَاهِدَةُ كُلِّ سَافِلٍ مِنَ الْأَنْوَارِ الْقَاهِرَةِ عَالِيَهَا وَ إِشْرَاقُ كُلِّ عَالٍ مِنْهَا عَلَى سَافِلِهَا وَ هَذَا الْإِشْرَاقُ وَ إِنْ مَرَّ فِي قَوْلِنَا كَذَا شِعَاعٌ إِلَى آخِرِهِ إِلَّا أَنَّ الْمَقْصُودَ التَّفْصِيلُ بِالتَّوَسُّطِ وَ غَيْرِهِ.^۱

«سپس بر تضاعف این انوار سانحه از نور الانوار و مشاهدات آن بر خدا قیاس کن به واسطه و یا به غیر واسطه، شهود و شروق هر کدام را که چطور نسبت به بالا شهود دارند و چطور نسبت به پایین اشراق دارند. مرتبه بالا را مشاهده می‌کند و مرتبه پایین را اشراق می‌کند یعنی باعث علت می‌شوند، «یعنی مشاهده هر سافلی از انوار قاهره بالا دست خودش را و اشراق هر عالی از این انوار، سافل خودش را» یعنی قبلاً مطلب را گفتیم که مقصود از تفصیل است با توسط و غیره اینکه چطور در این اشراقات واسطه و یا غیر واسطه در اینجا دخالت دارند یا به توسط یا

۱. همان.

به غیر توسط « خود نور انوار، اشراق می کند.

و إِنَّمَا كَانَ كُلُّ سَافِلٍ حَتَّى النُّورِ الْأَبْعَدِ الْأَسْفَلِ
يُشَاهِدُ الْعَالِيَّ حَتَّى نَوْرِ الْأَنْوَارِ وَ كُلُّ عَالٍ حَتَّى
نَوْرِ الْأَنْوَارِ يَشْرِقُ شِعَاعُهُ عَلَى السَّافِلِ حَتَّى الْأَبْعَدِ
الْأَسْفَلِ إِذْ لَا حِجَابَ مِنَ الْمَادَّةِ وَ لَوَاحِقَهَا مِنَ
الزَّمَانِ وَ الْمَكَانِ وَ غَيْرَهُمَا فِي الْمُفَارِقَاتِ وَ لَا
يَحْجُبُ بَعْضُهَا بَعْضاً.^۱

«هر سافلی حتی نورِ ابعدی که از همه پایین تر
است نور بالای خودش را مشاهده می کند حتی نور
الانوارش را هم مشاهده می کند» و می بینید، این طور
نیست که نیاز داشته باشد که واسطه ها را بگذراند.
چرا؟ چون آنجا عالم حجاب نیست آنجا عالم ماده
نیست تا اینکه حجاب باشد. «هر عالی حتی نور
الانوار شعاعش بر سافلین اشراق دارد و نیازی هم
به واسطه ندارد از زمان و مکان و غیرهما عرضیات و
اینها». حجابی در مفارقات وجود ندارد «بعضی از
این مفارقات بر بعضی حجاب نخواهند بود. عالم،
عالم مفارقات است.»

تلمیذ: آن عالم هم حجاب دارد؟

^۱. منظومه، ج ۳، ص ۸۸۶.

استاد: بله، همه حجاب دارد. درست است.
هرکدام به تناسب سعه وجودیه خودش ادراک
می‌کند نه بیشتر، همان عدم ادراک بیشتر می‌شود
حجاب.

و إِنَّمَا اخْتُصَّ الْحِجَابُ الْمَقَارِنَاتِ لِلْمَادَّةِ و
لَوَاحِقِهَا فَكَانَ فِي كُلِّ مِنَ الْقَوَاهِرِ جَمِيعَ الصُّوَرِ أَيْ
الْهَيْئَاتِ النُّورِيَّةِ الَّتِي فِي كُلِّ لَكِنْ فِيمَا فَوْقَهُ بِنَحْوِ
أَعْلَى و فِيمَا دُونَهُ بِنَحْوِ أَضْعَفٍ^۱

حجاب اختصاص دارد با مقارنات با ماده و
لواحقات ماده، در هرکدام از این قواهر، جمیع صور
مادون وجود دارد. در هرکدام از اینها، در همه
هست. اگر این صور در مافوق باشد به‌نحو اعلیٰ
است و در مادون باشد به‌نحو ضعیف‌تر است.

یعنی این صور مافوق در مادون هست منتها
ضعیف می‌شود ولی همان صور مادون در مافوق
به‌نحو اعلیٰ و به‌نحو قوی‌تر است؛ انگار قدرتش در
پایین یک مقداری گرفته می‌شود.

تلمیذ: منظور از حجاب این نیست که در
عرضش باشد حجاب درست می‌شود وقتی در

۱. همان.

عرضش نباشد حجاب درست نمی شود.

استاد: نه حجاب نسبت به مافوق است.

تلمیذ: پس نسبت به مافوق همیشه حجاب

هست؟

استاد: بله، نسبت به مافوق حجاب دارد. نسبت

به عرض نه، عرض حجاب درست نمی شود چون

ایشان در اینجا سلسله وسط را پیش می کشد و

سلسله وسط، سلسله طولیه است و سلسله عرضیه

نیست.

و كان كُلُّ مَنْ الكُلِّ أَيَّ مَنْزِلَةً كُلِّ مَنْ كَلَّ أَنْ
يَكُونَ كَمَجْلَى الْآخِرِ فَهِيَ كَالْمَرَائِي الْمَتَعَاكِسَاتِ
هَذَا إِشَارَةٌ إِلَى مَا قَالَ أَرْسُطَاطَالِيْسُ وَ الْأَشْيَاءُ الَّتِي
فِي الْعَالَمِ الْأَعْلَى كُلُّهَا ضِيَاءٌ لِأَنَّهَا فِي الضَّوِّ
الْأَعْلَى وَ لِذَلِكَ كَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا يَرَى الْأَشْيَاءَ
كُلُّهَا فِي ذَاتِ صَاحِبِهِ فَصَارَ لِذَلِكَ كُلُّهَا فِي كُلِّهَا وَ
الْكُلُّ فِي الْوَاحِدِ وَ الْوَاحِدُ مِنْهَا هُوَ الْكُلُّ وَ النُّورُ
الَّذِي يَسْنَحُ عَلَيْهَا لَا نَهَايَةَ لَهُ هَذَا كَلَامُهُ^١

«هرکدام از همه این مراتب طولیه هر مرتبه ای از

این مراتب طولیه؛ مانند مجلای دیگری است اینها

مثل آینه هایی می مانند که عکس آن بالای در پایین

^١ . منظومه، ج ٣، ص ٦٨٧.

افتاده است. ارسطاطالیس این طور فرمودند: اشیایی که در عالم اعلیٰ هستند همه نور هستند و اینها در نور بالاتر قرار گرفتند هر کدام از اینها که در مرتبهٔ بالا هستند تمام اشیاء را در ذات صاحب خودش می‌بینند» یعنی در کنار خودش می‌بیند چون در آنجا حجابی نیست نور هم که نمی‌شود حجاب برای نور باشد پس تمام اشیایی که منعکس در صاحب خودش است این در ذات خودش مشاهده می‌کند.

«بنابراین تمام اینها در همهٔ اینها می‌شود» یعنی همهٔ اینها در همدیگر انعکاس پیدا می‌کنند و خلاصه همه از همدیگر و از آنچه در سر هم می‌گذرد خبر دارند. «کل در واحد است و واحدی از اینها کل می‌شود» همه در یکی جمع می‌شوند و یکی هم مظهر برای همه می‌شود، دیگر آنجا حجابی هر کدام برای دیگری ندارند و نوری هم که بر اینها - بر ماهیات - سانح است نهایی برایش نمی‌شود تصور کرد. پس تمام اینها بر همهٔ صور احاطه علمی دارند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد